

گلستان سعدی

ابو محمد شرف الدین مصلح بن عبداللہ

سعدی شیرازی

انتشارات سالار الموتی

سرشناسه	: سعدی، مصلح بن عبدالله، ۴۶۹۱ ق.
عنوان قراردادی	: گلستان
عنوان و نام پدیدآور	: گلستان سعدی / ابومحمد مشرف الدین سعدی.
مشخصات نشر	: تهران: سالار الموتی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۱ ص.
شابک	: 978-600-93056-8-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: نثر فارسی - قرن ۷ ق.
رده بندی کنگره	: پ ۵۲۱۱۱۳۹۱ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۵۸/۸۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۸۸۸۰۰۵



نام کتاب: گلستان سعدی

ناشر: سالار الموتی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقره آبی

چاپ: نقره آبی

ناظر چاپ: نسرين صالحی

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۰۵۶-۸-۱

آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین جنوبی، کوچه تیموری، پلاک ۱۲

همراه: ۰۹۱۲۷۹۰۷۱۳۷ - ۰۹۱۹۴۰۶۱۹۶۹

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۵۲۴۷

فهرست مطالب

۸		مقدمه
۱۳		دیباچه
۲۲	 در سیرت پادشاهان	باب اول
۵۳	 در اخلاق درویشان	باب دوم
۷۹	 در فضیلت قناعت	باب سوم
۹۸	 در فواید خاموشی	باب چهارم
۱۰۴	 در عشق و جوانی	باب پنجم
۱۲۱	 در ضعف و پیری	باب ششم
۱۲۷	 در تأثیر تربیت	باب هفتم
۱۴۲	 در آداب صحبت	باب هشتم

به نام خداوند بخشنده مهربان

همه می‌دانند که شیخ سعدی شیرازی، گذشته از قصاید و غزلیات بی‌نظیری که از خود به یادگار گذاشته است، دو کتاب: یکی به نثر، موسوم به گلستان، و یکی به نظم، معروف به بوستان به نگارش آورده است؛ که شاید بتوان گفت، نه تنها در زبان فارسی، بلکه در هیچ زبانی از جهت فصاحت و بلاغت و روانی و زیبایی و دلربایی و حکمت و معرفت، مثل و مانند ندارد. منظور ما در این جا این نیست که در ستایش آثار جاویدان شیخ اجل قلم‌فرسایی کنیم، چه گمان داریم که برای ادای این وظیفه، قدرت بیانی مانند آنکه خود شیخ بزرگوار داشته است باید، و کسی که آن توانایی ندارد، دست بردنش به این کار نشاید.

غرض این است که در این سال، یعنی سال ۱۳۵۶ [ه.ق] که هفتصد سال تمام از تاریخ تصنیف گلستان گذشته و بوستان هم آنده‌کی پیش از گلستان به نظم درآمده است، فارسی‌زبانان از ظهور این دو کتاب - که در تاریخ ادبیات ایران، بجز نظم کتاب شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا جلال‌الدین هیچ واقعه به آن اهمیت نیست - شادی‌ها کنند و سرفرازی‌ها نمایند، و الحق آن اندازه که در توانایی ایرانیان بود، کوتاهی نکردند و جناب آقای علی‌اصغر حکمت وزیر معارف دولت شاهنشاهی نیز از تشویق و مساعدت در این راه دریغ نفرمودند، و بخصوص از اینجانب، که خود را ریزه‌خوار خوانِ نعمت بی‌دریغ سعدی می‌دانم، یعنی بهترین ساعت‌های عمر خود را در مصاحبت آن یگانه سخنور پر معرفت گذرانیده‌ام، تقاضا کردند که به تهیه نسخه معتبری از گلستان دست ببرم و سپس نسبت به بوستان، و اگر ممکن شود، برای آثار دیگر افصح المتکلمین همین وظیفه را انجام دهم.

اینجانب این وظیفه دلپذیر را به جان و دل بر عهده گرفتم و نسخه گلستان، در بهار این سال به شرحی که در دیباچه آن کتاب نگاشته‌ام، به پایان رسید و از چاپ درآمد.

اینک کتاب بوستان را برای ارادتمندان شیخ تحفه می‌آوریم و برای آگاهی، خاطر نشان می‌کنیم که در ترتیب این نسخه هم، تقریباً همان روش تنظیم گلستان را به کار برده‌ایم، با این تفاوت که چون بوستان مانند گلستان در دست و پای همه کس نیفتاده و

مقیّد به قیود شعری بوده است، کمتر دستخوش تحریف و تصرّفات عمدی گردیده است. و به این واسطه، مجبور نبودیم یک نسخه را اصل و مبنی قرار دهیم و نسخه بدل ها از نسخه های مخصوص بر آن اختیار نماییم، نسخه های متعدد از قدیم و متوسط و جدید در پیش گذاشتیم و از سه چهار نسخه که کهنه تر از همه بودند، متابعت کردیم، و اختلافاتی را که قابل ذکر دانستیم، در ذیل صفحات آوردیم، و آنچه از ذوق و سلیقه خود تصرف جایز دانستیم، این بود که در نسخه های کهنه موجود آنچه را با ذوق خود موافق تر یافتیم، متن قرار دادیم و باقی را نسخه بدل کردیم؛ جز در جاهایی که مورد اتفاق یا اکثریت نسخه های کهنه معتبر بود که در آن موارد ذوق خود را حکم نساخته، از آن نسخه ها کاملاً متابعت نمودیم. سپس در مقابله با نسخه های درجه دوم اگر نکاتی درخور توجه یافتیم، با قید اینکه «در نسخه های متأخر چنین است» آنها را در حاشیه آوردیم و برای اینکه از هیچ دقت و اهمیّتی فروگذار نشده باشد، اختلافات قابل توجه را که در نسخه های چاپی دیده شد نیز در حاشیه قید کردیم، و بعضی اشعار را که در بعضی نسخه های متأخر مشاهده می شود و در نسخه های کهنه نیست، با آنکه قریب به یقین است که الحاقی است، احتیاطاً در حاشیه آوردیم که از میان نرود.

در یک مورد، در ترتیب اشعار جزئی تصرفی کرده ایم که امیدواریم تصرف نامعقول نباشد و آن در صفحه ۱۷ این کتاب است که پنج بیت اول صفحه (در این چاپ، چهاربیت آخر صفحه ۲۱۹ و بیت اول صفحه ۲۲۰) در نسخه های دیگر بعد از بیت یازدهم (بیت هفتم صفحه ۲۲۰) آمده، به عبارت دیگر، محل پنج بیت بند دوم صفحه و شش بیت بعد از آن را که هر دو قسمت به علامت ستاره ممتاز است تغییر داده ایم.^۱

تصرف دیگر که در چگونگی طبع کتاب کرده ایم، در عناوین است. چون بسیاری از جاها تنظیم کنندگان نسخه ها عنوان حکایت قرار داده اند، در صورتی که قصّه و حکایتی نیست، و در جاهای بسیار دیگر همین قدر که مطلب اندکی تغییر می کند، لازم دانسته اند عنوان ها درست کنند از قبیل «گفتار در...» یا «در این معنی...» یا «وله ایضاً» و امثال آنها. پس چون نه نسخه ها درین عناوین متفقند و نه می توان دانست که شیخ سعدی خود چه عنوان ها کرده بوده است، و شاید که اصلاً جز باب ها هیچ فصل و جدایی در مطالب معین نکرده است، بنابراین گذاشتیم که عناوین باب های ده گانه را به همان عبارات که شیخ در دیباجه کتاب نظم فرموده است اختیار کنیم، و در درون باب ها هر جا که حقیقتاً قصّه و داستانی است، حکایت عنوان کردیم و هر جا داستان نیست و مطلب تغییر می کند،

عنوانی اختیار ننموده، به وسیله ستاره مطالب را از یکدیگر جدا ساختیم.

در اینجا به مناسبت آگاهی می‌دهیم که در هیچ یک از نسخه‌های کهنه اسم «بوستان» برای این کتاب دیده نمی‌شود و همه آن را «سعدی نامه» می‌نامند، چنان که گویی شیخ اجل خود اسمی برای این کتاب اختیار ننموده و به این جهت نسخه‌کنندگان قدیم آن را «سعدی نامه» نامیده‌اند، پس از آن اهل ذوق اسم «بوستان» را به قرینه «گلستان» برای این کتاب اختیار کرده‌اند، و چندان بی‌مناسبت هم نبوده است.

اما نسخه‌هایی که برای تهیه و تنظیم این کتاب در اختیار ما بوده، بسیار و از آن جمله است:

نسخه متعلق به لرد گرینوی که در موزه انگلستان عکس برداری شده و تاریخ کتابت آن سال ۷۲۰ هجری است و همان است که نسخه گلستان را نیز همراه دارد و در تنظیم آن کتاب هم مورد استفاده بوده است. این نسخه که به خط نسخ خوانا نوشته شده، با اینکه از اشتباه کتابتی خالی نیست، تمام و کمال و بی‌عیب و در نهایت اعتبار و صحت است و محل اعتنای تام ما بوده است.

کلیات متعلق به دانشمند محترم، آقای دکتر محمدحسین لقمان ادهم (لقمان الدوله) که متضمن قسمتی از غزلیات و تقریباً دو ثلث بوستان است. این نسخه در رمضان ۷۱۸ به خط نسخ کتابت شده و کاتب در پایان طبیات تصریح کرده که از روی نسخه اصلی خط شیخ سعدی استنساخ نموده و هر چند اشتباهات کتابتی آن بیشتر از نسخه لندن است، چون قدیمی ترین نسخه‌ای است که ما بدان دسترسی یافته‌ایم و کاتب آن یقیناً زمان شیخ اجل را درک کرده است، در آن مقدار از کلیات که شامل است ارزش و اعتباری بسزا دارد. نسخه کتابخانه هند انگلستان که در لندن عکس برداری شده و تاریخ کتاب آن ۷۲۸ هجریست. اوراق بوستان آن تمام و اعتبار آن نیز مورد توجه است و گلستان نیز همراه این نسخه بوده و از آن استفاده کرده‌ایم.

کلیات سعدی متعلق به کتابخانه دانشمند محترم آقای حاج حسین آقا ملک که تاریخ کتابتش معلوم نیست، ولی سبک تحریر و طرز تدوین غزلیات می‌نماید که در حدود نیمه سده هشتم نوشته شده و نسخه‌ای است قدیمی و معتبر. در موقع تنظیم گلستان نیز این نسخه مورد استفاده ما بوده و شرمنده‌ایم که اظهار امتنان از مساعدت‌های ایشان در آن موقع از قلم افتاد و در عوض، وظیفه خود می‌دانیم که از اقدام معارف پروانه بزرگی که اخیراً نموده و کتابخانه نفیس خود را که شامل چهل هزار جلد کتاب گرانبها می‌باشد، برای استفاده عامه وقف کرده‌اند، یاد کرده، طالبان دانش را به بشارت این جوانمردی

کلیات آقای حاج عبدالحسین بحرانی که به وسیله وزارت معارف به آرامگاه سعدی اهدا کرده‌اند. تاریخ کتابت آن معلوم نیست، ولی از قرائن برمی‌آید که در اواخر سده هشتم نوشته شده. این نسخه، گلستان را مطلقاً ندارد و از بوستان هم که مورد استفاده و مراجعه بوده چنین برمی‌آید که بعضی حکایات و اشعار را عمداً حذف کرده‌اند.

کلیات آقای صادق انصاری عضو وزارت معارف که در ۷۹۴ هجری کتابت یافته و در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که بوستان این نسخه صحیح‌تر از گلستان بود و بیشتر مورد استفاده واقع گشت.

کلیات آقای مجدالدین نصیری که نسبت به آن در مقدمه گلستان اظهار نظر شده است. این نسخه‌ها که برشمردیم در سده هشتم نوشته شده و غیر از اینها نسخه‌هایی دیگر در اختیار ما بود که اختیار و صحت آنها نیز قابل توجه و از آن جمله است: کلیات خطی که ماده تاریخ کتابت آن «خیر الکلام» است (۹۲۳ هجری). کلیات خطی که در سال هزارم هجری نوشته شده است.

بوستان به خط سلطان علی مشهدی کاتب. و این سه نسخه نیز از کتابخانه آقای حاج حسین آقاملک می‌باشد.

نسخه گراور شده بوستان به خط میرعماد معروف.

گذشته از اینها، بیش از ده نسخه خطی و چاپی معتبر (چاپ تبریز و طهران و هندوستان) در دسترس ما بوده و در مواقع لازم از مراجعه و مطالعه آنها کوتاهی نشده است.

از مراجعه دقیق به این نسخه‌ها چنین استنباط می‌شود که در آغاز که شیخ اجل بوستان را سروده، نسخه‌هایی از آن استنساخ کرده‌اند، و انتشار یافته، سپس خود او در این کتاب تجدید نظر فرموده و بعضی اشعار و کلمات را تغییر و تبدیل داده است، و چنین می‌نماید که نسخه‌های قدیمی معتبر که در دست ماست (گذشته از اختلافات جزئی که از تصرفات کتاب است) از روی دو نسخه اصلی استنساخ شده، با فرض اینکه نسخه دومی بوستان پس از تجدید نظر شیخ بزرگوار انتشار یافته باشد، و نسخه لرد گرینوی و نسخه آقای دکتر لقمان ادهم نماینده این دو تحریر بوستان می‌توانند بود. و اگر آنها را اصل و در دو طرف قرار دهیم، بیشتر نسخه‌های دیگر، با یکی از این دو نسخه موافقت دارند. و این احتمال که اختلافات مهمی که در نسخه‌های بوستان دیده می‌شود، غالباً از تصرف خود شیخ باشد، این فکر را نیز تولید می‌کند که شاید در گلستان نیز چنین واقع شده و بعضی از

اختلافات که در نسخه‌های کهنه معتبر آن کتاب دیده می‌شود، به دست خود شیخ صورت گرفته باشد.

در خاتمه، با کمال مسرت اظهار می‌شود که در تهیه این نسخه نیز آقای حبیب یغمایی که در مقدمه گلستان شرح مساعی ایشان را متذکر شده‌ایم، با اینجانب دستیاری بسزا کرده و از تحمل هیچ گونه زحمت و اهتمامی در این راه دریغ ننمودند، و به علاوه، فهرست حکایات و اسامی اعلام و جدولی از لغات و جملات بوستان نیز تهیه نمودند که محض مزید فائده کتاب به آخر آن ملحق ساخته‌ایم.

امتنان اینجانب از آقای حبیب یغمایی و همچنین از معارف پرورانی که نسخه‌های گرانبهای خود را در اختیار ما گذاشتند و ما را به انجام این کار موفق کردند وظیفه‌ای است که با کمال خرسندی ادا می‌کنیم.

محمد علی فروغی
دیماه ۱۳۱۶

دیباچه

مَنْتَ خدای را عَزَّوَجَلَّ، که طاعتش موجب قُرْبَت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نَفْسِ^۱ که فرو می رود، مُمَدِّ حیات است و چون بر می آید، مُفَرِّحِ ذات. پس در هر نَفْسِ دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید که از عهده شکرش به در آید؟

اعْظُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاهِ خدای آورد

ورنه سزاوارِ خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

بارانِ رحمتِ بی حسابش، همه را رسیده؛ و خوانِ نعمتِ بی دریغش، همه جا کشیده؛ پرده ناموسِ بندگان، به گناه فاحش ندرد؛ و وظیفه روزی، به خطای مُنکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب گیسر و ترسا و ظسیفه خور داری!

دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمنان این نظر داری!

فراش بادِ صبا را گفته، تا فرشِ زمردی^۲ بگسترده، و دایه ابر بهاری را فرموده، تا بَنَاتِ نَبَات، در مهّدِ زمین بپرورد. درختان را به خَلْعَتِ نوروزی، قبا ی سبزِ ورق در بر گرفته؛ و اطفالِ شاخ را به قدومِ موسمِ ربیع^۳، کلاه شکوفه بر سر نهاده. عَصَاة نالی، به قدرت او، شَهِدِ فایق شده؛ و تخمِ خرمایی، به تربیتش نخلِ باسق گشته:^۴

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در خیر است که از سرور کاینات و مَفْخَرِ موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفْوَتِ آدمیان و تَمَمِّ دورِ زمانِ مُحَمَّدِ مصطفی ﷺ.

شَفِیعِ مُطَاعِ نَبِیِّ کریم قَسَمِ جَسَمِ بَسَمِیمِ^۵ و سَمِیمِ



چه غم دیوار امت را، که دارد^۱ چون تو پشتیبان؟^۲

چه باک از موج بحر، آنرا که باشد نوح کشتیبان؟

بَلِّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

هرگاه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت، به درگاه حق (جل و علا) بردارد، ایزد تعالی در وی نظر نکند، بازش بخواند، باز^۳ اعراض کند، بازش به تضرع و زاری بخواند،^۴ حق سبحانه و تعالی فرماید: يَا مَلَانُكْتِي! قَدْ اسْتَخَيَّبُ مِنْ غَيْبِي وَ لَيْسَ لِي غَيْرِي، فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش را اجابت کردم و حاجتش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده، همی شرم دارم!^۵

کَرَمِ بَيْنٍ وَ لُطْفِ خُداوندگار گُنه بنده کرده است و او شرمسار! عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف، که: «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» و واصفان حلیه جمالش، به تحیر منسوب، که: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ».

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز عاشقان گشتگان معشوقند بر نیاید ز گشتگان آواز! یکی از صاحب‌دلان، سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مُستغرق شده؛ حالی که از این معامله^۶ باز آمد، یکی از دوستان^۷ گفت:^۸ — از این بُستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی^۹؟

گفت:

— به خاطر داشتم که چون به درخت گل رَسَم، دامنی پرکنم، هدیه اصحاب را، چون برسدیم بوی گلم چنان مَسْت کرد، که دامنم از دست برفت!

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموزا که آن سوخته را جان شد و آواز نیامد این مُدعیان در طلبش بی خبرانند کانرا که خبر شد، خبری باز نیامد

□

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم! وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

□

۱. باشد. ۲. پا: پستی وان. ۳. دیگر بار. ۴. گ: باز اعراض فرماید، بار دیگرش به زاری بخواند.

۵. گ: دعوتش اجابت کردم او میدش برآوردم که از بسیاری دعا همی... ۶. آنکه که از این حالت.

۷. اصحاب، مچان. ۸. گ: یکی از یاران به طریق انبساط گفت. ۹. ه: چه تحفه آوردی؟

ذکر جمیل سعدی، که در افواه عوام افتاده است؛ و صِبِّ سخنش، که در بسیط زمین رفته؛ و قَصَبُ الْجَبِیْب^۱ حدیثش، که همچون شِکَر می خورند؛ و رُقْعَةُ مُنْشَأَتِش که چون کاغذ زَر می برند، بر کمالِ فضل و بلاغتِ او حمل نتوان کرد؛ بلکه خداوند جهان و قطب دایره زمان و قایم مقام سلیمان و ناصر اهل ایمان، اتابک اعظم مظفرالدُّنیا و الدِّین، ابوبکر بن سعد بن زنگی، (قُلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ رَبُّ أَرْضِ عَنَهُ وَ أَرْضِهِ) به عینِ عنایت نظر کرده است، و تحسین بلیغ فرموده، و ارادت صادق نموده، لاجرم کافه انام، از خواص و عوام،^۲ به محبت او گراییده اند که: النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ!

زانگه که تو را بر منِ مسکین نظر است آثارم از آفتاب مشهورتر است
گر خود همه عیب‌ها بدین بنده در است هر عیب که سلطان بپسندد هنر است



مِی‌لی خوشبوی در حمامِ روزی رسید از دستِ محبوبی^۳ به دستم
بدو گفتم که مُشکی یا عُبیری که از بسوی دلاویز تو مستم
بگفتا: مَن مِی‌نیاید بودم ولیکن مدتی با نعلِ نشستم
کمالِ همنشین در مَن اِتر کرد و گرنه مَن همان خاکم که هستم
«اللَّهُمَّ مَنَعَ الْمُسْلِمِينَ بِطُولِ حَيَاتِهِ وَ ضَاعَفَ جَمِيلَ^۴ حَسَنَاتِهِ وَ أَرْفَعَ دَرَجَةَ أَوْدَانِهِ وَ
وَلَاتِهِ وَ دَمَّرَ عَلَى أَعْدَائِهِ بِمَا تَلَّى فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ اللَّهُمَّ آمِنْ بَلَدَهُ وَ أَحْفَظْ
وَلَدَهُ.»

۱۵

لَقَدْ سَعِدَ الدُّنْيَا بِهِ دَامَ سَعْدُهُ وَأَيَّدَهُ الْمَوْلَى بِالْأَوِيَّةِ التَّنَصُّرِ
كَذَلِكَ يَنْشَأُ لَيْتَنَ^۵ هُوَ عَرَفَهَا وَ حَسَنَ نَبَاتِ الْأَرْضِ مِنْ كَرَمِ الْبَذْرِ
ایزد تعالی و تقدس، خطه پاک شیراز را به هیبتِ حاکمانِ عادل و همتِ عالمانِ عامل، تا
زمانِ قیامت، در امانِ سلامت نگهدارد!
اقلیمِ پارس را غم از آسیبِ دهر نیست تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیطِ خاک مانند آستانِ دَرّتِ مأمِنِ رضا
بر توست پاسِ خاطر بیچارگان و شکر بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا
یارب! از بادِ فتنه نگه دار خاکیِ پارس چندان که، خاک را بُود و باد را بقا



یک شب^۷ تأملِ ایامِ گذشته می کردم و بر عمرِ تلف کرده تأسف می خوردم و سنگِ

۱. س: قصب السبق. ۲. گ: انام خاصه و عوام. ۳. مخدومی. ۴. گ: و ضاعف ثواب. ۵. وشانه.
۶. دوحه. ۷. یک روز.

سزاجه دل به الماس آب دیده می شُفتم و این بیت ها مناسب حال خود می گفتم:

هر دم از عمر می رود نفسی چون نگه می کنم^۱ نمانده بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریایی
خیل آن کس که رفت و کار ساخت کوس رحلت زدند و بار ساخت
خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
وان دگر بخت همچین هوسی و این عمارت به سر نبرد کسی
یسار ناپایدار، دوست مدار دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد، چون همی ببايد مُرد خُشک آن کس که گوی نیکی بُرد
برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، ز پیش فرست
عمر برف است و آفتاب تموز اندکی ماند و خواجه غمره هنوز
ای تسهی دست رفته در بازارا ترسمت بُر نیآوری دستارا
هر که مزروع خود بخورد، بخوید وقت خرمش خوشه باید چید

بعد از تأمل این معنی، مصلحت چنان دیدم، که در نشیمن عزلت نشیمن و دامن صحبت فراهم^۲ چینم و دفتر از گشت های پریشان بشویم و، من بعد، پریشان نگویم! زبان بریده به گنجی نشسته ضم بُکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
تا یکی از دوستان که در گجاوه انیس من بود^۳ و در حجره جلیس، به رسم قدیم از در، درآمد. چندان که نشاط مُلاعبت کرد و بساط مُداعبت گسترد، جوابش نگفتم و سر از زانوی تعبّد برنگرفتم. رنجیده نگه کرد و گفت:

کنونت که امکان گفتار هست بگوای برادر! به لطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل در رسید به حکم ضرورت زبان در کیشی
کسی^۴ از متعلقان منش بر حَسَب واقعه مطلع گردانید که، فلان، عزم کرده است و نیت جزم، که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند، تو نیز اگر توانی، سر خویش گیر و راه مجانبت پیش. گفتا:

... به عزت عظیم و صحبت قدیم! که دم بر نیارم و قدم بر ندارم، مگر آنکه، که سخن گفته شود به عادت^۵ مألوف و طریق معروف؛ که آزردين دوستان جهل است و کفارت یمین سهل و خلاف راه صواب است و نقض^۶ رأی اولی الالباب. ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام:

۱. می کنی. ۲. هافرآخود. ۳. بودی. ۴. یکی. ۵. بر عادت. ۶. معهود. ۷. عکس.

زبان در دهان ای خردمند^۱ چیست؟
 چو در بسته باشد چه داند کسی
 اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است
 دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن
 کسلید در گنج صاحب هنر
 که جوهر فروش است یا پیلهور؟
 به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
 به وقت گفتن و، گفتن به وقت خاموشی
 فی الجملة، زبان از مکالمه او در کشیدن، قوت نداشتیم، و روی از محاوره او گردانیدن، مروت نداشتیم؛ که یار، موافق بود و ارادت، صادق!

چو جنگ آوری با کسی بر ستیز
 که از وی گزیرت بود یا گزیر
 به حکم ضرورت، سخن گفتم^۲ و تفرج کنان بیرون رفتیم، در فصل ربیع - که صولت
 بزد آرمیده بود و ایام دولت وزد رسیده.

پیراهن برگ بر درختان
 چون جامه عید نیکبختان
 اوّل اردیبهشت ماه جلالی
 بلبل گوینده بر منابر غضبان
 برگل سرخ، از نم، اوفتاده لای
 همچو عرق بر عذار شاهد غضبان
 شب را به بوستان با یکی از دوستان^۳ اتفاق مہبت افتاد. موضعی خوش و خرم و
 درختان، در هم؛ گفتمی که خرده منابر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش آویخته:

روضه ماء نهرها سلسال
 ذوخه سجع طیرها موزون
 آن پُر از لاله های رنگارنگ
 و این پُر از میوه های گوناگون
 بساد در سایه درختانش
 کس ترانیده فرش بو قلمون
 بامدادان که خاطر باز آمدن، بر رأی نشستن^۴ غالب آمد، دیدمش دامنی گل و ریحان و
 سنبُل و ضیمران فراهم آورده و رغبت^۵ شهر کرده. گفتم گل بوستان را چنان که دانی بقایی،
 و عهد گلستان را وفایی نباشد، و حکما گفته اند:
 - هر چه نباید دلبستگی را نشاید.^۶

گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای تزهت ناظران و فسحت حاضران^۷ کتاب گلستان توانم
 تصنیف کردن، که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان^۸، عیش
 ربیعش را به طیش خریف، مبدل نکند.

به چه کار آیدت ز گل طبقی
 از گلستان من پسر و زقی
 گل همین پنج روز و شش^۹ باشد
 و این گلستان همیشه خوش باشد

۱. در دهان خردمند. ۲. گفتم. ۳. شب در بوستان یکی از دوستان. ۴. که رأی باز آمدن بر نشستن.

۵. پاز عزم. ۶. آهنگ رجو. ۷. هر که نباید دوستی را نشاید. ۸. روزگار، ایام، آسمان.

۹. روز پنج و شش.

حالی که من این^۱ بگفتم، دامن گل بریخت، و در دامنم آویخت، که:
 — الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَا.

فصلی در رُهمان روز اتفاقِ بیاض افتاد، در حُسن معاشرت و آداب محاورت، در لباسی که متکلمان را به کار آید، و مترسلان را بلاغت بیفزاید. فی الجمله، هنوز از گل بُستان بقیتی موجود بود،^۲ که کتاب گلستان تمام شد. و تمام، آنکه شود به حقیقت، که پسندیده آید، در بارگاه شاه جهان پناه، سایه کردگار، و پر تو لطف پروردگار، ذخیر زمان و کَهِفِ اَمانِ المؤیدِ مِنَ السَّمَاءِ المنصور، علی الاعضاءِ عضدُ الدَّولةِ القاهرة، سراجُ المِلَّةِ الباهرة، جمالُ الانام، مَفخَرُ الاسلام، سعدُ بن الاتابکِ الاعظم، شاهنشاه المعظم، مولی ملوک العرب و العجم، سلطان التبر و البحر، وارث مُلک سلیمان، مظفر الدین ابی بکر بن سعد بن زنگی (آدام الله إقبالَهُما و ضاعَفَ جلالَهُما و جَعَلَ إلى كُلِّ خیرِ مآلَهُما) و به کرشمه لطف خداوندی مطالعه فرماید.

گر التفات خداوندی اش بیاراید نگارخانه چینی و نقش ارتنگی است
 امید هست که روی مالال در نکشد از این سخن که گلستان نه جای دلتنگی است
 علی الخصوص که دیباجة همایونش به نام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است
 دیگر، عروس فکر من از بی جمالی سر بر نیارد، و دیده یأس، از پشت پای خجالت بر ندارد و در زمره صاحبان مُتَجَلّی نشود، مگر آنکه که^۳ مُتَحَلّی گردد به زیور قبول امیرکبیر عالم، عادل مؤید مظفر منصور، ظهیر سریر سلطنت و مُشیر تدبیر مملکت، کَهِفُ الفقرا، ملاذُ الغُربا، مربی الفضلا، مُحِبُّ الاتقا، افتخار آل فارس، یمینُ الملک، مَلِکُ الخواص،^۴ فخرُ الدَّولةِ والدین، غیاثُ الاسلام و المسلمین، عمدة الملوک و السلاطین، ابوبکر بن ابی نصر (اطال الله عُمَره و اجَلَّ قَدَره و شَرَحَ صَدَره و ضاعَفَ أَجَره) که ممدوح اکابر آفاق است و مجموع مکارم اخلاق.

هر که در سایه عنایت اوست گنجهش طاعت است و دشمن دوست^۵
 به هر یک از سایر بندگان^۶ حواشی، خدمت متعین^۷ است، که اگر در آدای برخی از آن تهاون و تکاسل روا دارند، در معرض خطاب آیند و در محلّ عتاب؛ مگر بر این طایفه درویشان، که شکر نعمت بزرگان واجب است و ذکر جمیل و دعای خیر و ادای چنین^۸

۱. این سخن. ۲. فصلی دو. ۳. گ: مانده بود. ۴. مگر آنکه.

۵. بعد از خواص در متن این کلمه است: (بازی که) که معلوم نشد چیست و در نسخه پاریس همین کلمه (بالجود است) و در نسخه گرنوی: «بازی که» است و در نسخ دیگر نیست. ۶. س: طاعتش می کند دشمن و دوست. ۷. بندگان و.

۸. و چنین.

خدمتی در غیبت، اولی تر است، که در حضور؛ که آن به تصنع نزدیک است، و این، از تکلف دور.^۱

پشت دو تاي فلک، راست شد از خُرمي
تا چو تو فرزند زاد، مادرِ ایام را
حکمتِ محض است، اگر لطفِ جهان آفرین
خاص کند بنده بی مصلحتِ عام را
دولت جاوید یافت، هر که نکونام زیست
کز عَقَبَش ذکر خیر، زنده کند نام را
وصف تو را گر کنند، ورنه نکنند^۲ اهلِ فضل
حاجتِ مشاطه نیست، روی دلارام را



تقصیر و تقاعدی که در مواظبتِ خدمتِ بارگاهِ خداوندی می رود، بنا بر آن است که، طایفه بی [از] حکمای هندوستان^۳ در فضایل بزرگمهر^۴ سخن می گفتند. به آخر، جز این عیبش ندانستند که، در سخن گفتن بطیء است،^۵ یعنی درنگ بسیار می کند و مُستمع را بسی منتظر باید بودن، تا تقریر سخنی کند. بزرگمهر بشنید^۶ و گفت:

— اندیشه کردن، که چه گویم، به از پشیمانی خوردن که، چرا گفتم!

سخندانِ پرورده بپیر کهن
بسیندیش و آنگه برآورد بگوید سخن
مزن تا توانی^۷ به گفتار دم
نکو گوی اگر^۸ دیرگویی چه غم
وزان پیش بس کن، که گویند بس
به نطق آدمی بهتر است از ذواب
ذواب از توبه، گر نگویی صواب

۱۹

فَکَیْف در نظرِ اعیانِ حضرتِ خداوندی (عزَّ نصره) که مجمعِ اهلِ دل است و مرکزِ علمای مُتبحِّر، اگر در سیاقِ سخن، دلیری کنم، شوخی کرده باشم و بضاعتِ مُزجاة، به حضرتِ عزیز آورده، و شبه در^۹ جوهریان جوی نیارد،^{۱۰} و چراغِ پیش آفتابِ پرتوی ندارد، و مناره بلند، بر دامنِ کوهِ الوند پشت نماید:

هر که گردن به دعوی افرازد
خویشتن را به گردن اندازد^{۱۱}
سعدی، افتاده ایست آزاده
کس نیاید به جنگِ افتاده
اول اندیشه، و آنگهی گفتار
پای بست آمده است و پس دیوار

نخل بندی دانم، ولی نه در بُستان و شاهی فروشم، ولیکن^{۱۲} نه در کنعان، لقمان را گفتند:

۱. ص: دور باجابت مقرون باد. ۲. کند ورنکند. ۳. از حکمای هند. ۴. گ: بر آنست که، وقتی جمعی در فضیلت بزرگمهر. ۵. ص: بطی داشت. ص: بربطی است. ۶. گ: بسیار می کند بزرگمهر بشنود. ۷. بی تأمل. ۸. ص: گوی دیگر. ۹. در بازار. ۱۰. نیرزد. ۱۱. ص: دشمن از هر طرف بدو بتازد. ۱۲. ولی.

— حکمت از که آموختی؟

گفت:

— از نابینایان! که تا جای نبینند،^۲ پای ننه‌ند. قَدْ مَخِرَ الْخُرُوجُ قَبْلَ الْوُلُوجِ. مردی ات بیازمای،
وانگه زن کن!

گرچه شاطر بود خروس به جنگ چه زند پیش باز رویین چسنگ
گرچه شیر است در گرفتنی موش لیک موش است در مصاف پلنگ
اما به اعتمادِ سَعَتِ اخلاقِ بزرگان، که چشم از عوایب زیرستان بپوشند و در افشای
جرایم کِهران نکوشند، کلمه‌یی چند به طریق اختصار، از نوادر و امثال و شعر و حکایات
و سیر ملوک ماضی (رَحِمَهُمُ اللَّهُ) در این کتاب درج کردیم و برخی از عمر^۳ گرانمایه بر او
خرج.^۴ موجب تصنیف کتاب این بود و بالله التوفیق.

بماند سال‌ها این نظم و ترتیب ز ما هر دژه خاک، افتاده جایی
غرض نقشی است که از ما بازماند که هستی را نسیمی بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت^۵ کنند در کار درویشان دعایی
امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب، ایجاز سخن مصلحت دید، تا بر این
روضه غنا و حدیقه علیا، چون بهشت، هشت باب اتفاق افتاد، از آن مختصر آمد، تا به
ملال نینجامد:^۶

□

۲۰

باب اول: در سیرت پادشاهان	باب دوم: در اخلاق درویشان
باب سوم: در فضیلت قناعت	باب چهارم: در فواید خاموشی
باب پنجم: در عشق و جوانی	باب ششم: در ضعف و پیری
باب هفتم: در تأثیر تربیت	باب هشتم: در آداب صحبت

□

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
مراد ما نصیحت بود و گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم

۱. ص: نابینا آن. ۲. که تا جای سره نکنند. ۳. و برخی عمر. ۴. بعضی نسخ جمله بعد را ندارد.

۵. پا: از روی رحمت روزی بخواند.

۶. این عبارت در نسخه متن با قلم خوردگی زیاد چنین است:

«... مصلحت داند. تا مرین روضه نحا و حدیقه علیا چون بهشت بهشت باب اتفاق افتد از آن مختصر آمد تا به ملال
نانجامد. و در نسخه‌های دیگر هم با تبدیل کلمه «علیا» به «غلبا» اقسام دیگر نوشته‌اند و چون در یکی از نسخه‌های کتابخانه
پاریس به جای «مر» «بر» نوشته شده به نظر آمد که باید صحیح عبارت این باشد که ما اختیار کرده‌ایم.